



بک پژوهشگر حقوق بین الملل کودک کان:

علاقه به کتاب، هوش و آرامش کودک را افزایش می دهد



یک مدرس دانشگاه و پژوهشگر حقوق بین الملل کودکان، خواهان کتاب برای افزایش هوش و خلاقیت و آرامش و تمرکز آن ها شد. محمد مهدی سیدناصری در بخشی از

مطلبی که خیرگزاری ایرنا منتشر کرد، نوشته است: «اهالی نسل زدو آلفا که تقریباً بین سال های ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۰ میلادی متولد شده اند واز کودکی شاهد پیشرفت اینترنت و کاربرد ابزارهای هوشمند در زندگی بوده اند، نسلی فراتر از زمان هستند که از بدو تولد ساعت ها وقت خود را با فناوری های دیجیتال سپری می کنند. [...] معایب بسیاری وجود دارد که کودکان در دنیای دیجیتال با آن مواجه هستند. درواقع هم اکنون با نوعی اختلال روانی با عنوان اختلال بازی های مجازی روبه روهستیم. افسردگی، انزوا، ترس های اجتماعی، کاهش تمرکز، افت تحصیلی از نتایج تلخ سرگرمی های دیجیتال است. همچنین با افزایش وابستگی به وسایل دیجیتال خطر کم خوابی و از بین رفتن قدرت کشف و خلاقیت کودکان را تهدید می کند. به طور مثال کودکانی که شب، قبل از خواب، کتاب می خوانند با تجسم مجسم شخصیت های داستان، ناخود آگاه تصاویر را در ذهن خود مجسم می کنند و به نوعی کارگردانی ذهنی دست می زنند که این کار باعث تحریک مغز و افزایش قوه تخیل آنان می شود، ولی کودکانی که بیشتر فیلم می بینند، صرفاً به مصرف کننده ای تبدیل می شوند که نیاز کمتری به تحریک ذهنی دارند. علاوه بر این، مطالعات نشان می دهد که اعتیاد به استفاده از فضای مجازی و بازی های ویدئویی مشابه رفتارهای اعتیادآور دیگر است و وابستگی تلخی برای کودکان ایجاد می کند. شواهدی وجود دارد که نشان می دهد سرگرمی های دیجیتال با چاقی هم در ارتباط است و تا حد بسیاری تحرک بدنی کودکان را کاهش می دهد. در کنار همه این ها، وابستگی و عادت غلط استفاده از وسایل دیجیتال، کودکان را از دنیای مطالعه و فرهنگ خواندن کتاب دور کرده و شبکه های اجتماعی مجازی و شرایط خاص دوره کرونا سایه سنگین خود را بر دنیای کتاب و کتاب خوانی افکنده است. شاید بتوان گفت ادامه این روند و انس کودکان به دنیای مجازی بتواند جای فرهنگ مطالعه را در زندگی آن ها بگیرد. این در حالی است که مطالعه و کتاب خوانی یکی از مؤلفه ها و شاخص های توسعه فرهنگی در هر جامعه است و میزان توجه به کتاب و کتاب خوانی بیانگر رشد و تعالی فرهنگی جوامع محسوب می شود. [...] کودکان در فضای مجازی و دنیای دیجیتال با حجم بالایی از اطلاعات نادرست و شبهه آمیز بازی هایی که هیچ تناسبی با سن و جنس آن ها ندارند، روبه روهستند که هرگز نمی توانند جای مطالعه درست را بگیرند. درواقع با توجه به پایین بودن سطح فرهنگ عمومی و نبود درک مناسب از امکانات فضای مجازی، این فضا به مکانی برای انتشار مطالبی اغلب بی محتوا تبدیل شده است که اثرات زیان بار و جریان ناپذیری بر اخلاق و رشد و تکامل و فرهنگ و هویت اجتماعی کودکان دارد. در حالی که علاقه مندی به کتاب در کودکان باعث افزایش هوش، خلاقیت، علاقه به علم و یادگیری، آرامش و تمرکز می شود. همچنین مطالعه به عنوان یک فرایند فعال ذهنی، دایره واژگان کودک را افزایش می دهد و قوای استدلالی او را قوی می کند.

صاحب خبر

«بشکوج»؛ روایت دفاع تکاوران دریایی از خرمشهر

رمان «بشکوج» نوشته سلمان کریمی منتشر شد. به گزارش مهر، نام این رمان که انتشارات سوره مهر به تازگی منتشر کرده است، به موجودی افسانه ای با تن شیرو سردال و گوش اسب اشاره می کند. به این مورد «شیردال» نیز گفته می شود و ساخت تندیس آن در معماری کاربرد دارد و نمادی از دفاع از میهن است. رمان یادشده روایت سی و چهار روز از زندگی یکی از تکاوران پایگاه دریایی بوشهر است که برای دفاع در مقابل تجاوز دشمن به خرمشهر اعزام می شود؛ شخصیتی قریص و محکم که نظامی گری برایش همه چیز است. او هنگام ورود به خرمشهر عاشق می شود و روایت عشق و جنگ تا آخر رمان، همسو با هم، به پیش می رود. گرچه موضوع این رمان جنگ است، عشق محور اصلی داستان است و نوسانات در روابط عاشقانه در طول رمان با رخداد های جنگ همسو است و حس ترجم و تنفر و دلسوزی و شگفتی که خواننده با آن درگیر می شود هم زمان به جنگ و عشق ربط دارد و گویی هردو در آن واحد حسی مشترک القا می کنند. رمان زبانی ساده دارد و با توصیفات جذاب مخاطب را در صحنه و میدان جنگ قرار می دهد. «بشکوج» سعی دارد رشادت و غیرت نیرو های دریایی و مردم در زمان جنگ تحمیلی را در قالب داستان برای مخاطب امروز تعریف کند.

در بخشی از کتاب می خوانیم: «گوش بر دم جلوی دهانش انگشت گذاشتم زیر گلویش، روی مچ اش؛ نفس نمی کشید. قلبش نمی زد. چشم های نیمه بازش به خیابان قفل بود، به کف آسفالت خونی پر از جنازه و مجروح و تانک های سوخته. دستم روی صورتش می لرزید. نفسم بالا نمی آمد. حس کردم چشم هایم بسته می شود. چشم گرداندم. برای اولین بار دنبال کسی بودم که کنارم باشد.»

زین قدیر

علیرضا حیدری مدرس ویراستاری

ناوبراسته

این برنامه حالا از معدود کارهایی است که می توان به وسیله آن وارد قامت باز یگر دید.

ویراسته

این برنامه از معدود کارهایی است که می توان با آن وارد قامت باز یگر دید.

نکته

و حالا دست کم در نوشته های رسمی خشواست، با، به راحتی جایگزین «به وسیله» می شود.

#زین_قدیر_راسی



شهرآرامش
3 رشنبه
13 آذر 1402
شماره ۱۱۱۱

10

فرهنگ و ادبیات

پدرم به عنوان هدیه برایم مجله و روزنامه می خرید در خلال صحبت با هراُن کس که دم خور کتاب است و در همین فضا نفس می کشد، بارها شنیده ام که برای کتاب خوان کردن آدم ها، باید این عادت را از همان سن کم در وجود آن ها نهادینه کرد. به عبارت دیگر، آن ها باید از همان دوران کودکی کتاب را در اطراف خود و در دست پدر و مادر ببینند و با آن غریبه نباشند تا کنار همان کتاب ها قد بکشند. زندگی ملک ملک، دقیقاً به همین شکل و شمایل بوده است؛ یعنی از وقتی چشم باز کرده، دوروبرش کتاب دیده است. دست اعضای خانواده کتاب دیده ام. در خانه کتابخانه دیده و جریان زندگی اش هیچگاه از این یک منقوله خالی نبوده است. وقتی درباره ریشه گرفتن و پرورش این مسئله در خانواده اش می پرسم، او نیز اهمیت این مسئله را تأیید می کند و دخترش در تکمیل صحبت های می گوید: «پدربزرگ من به عنوان هدیه و کادو برای مادرم مجله و روزنامه می خرید. او را مدام به خواندن تشویق می کرد. حتی در زمان سفر و وقتی در خانه حضور نداشت، به مادربزرگم سفارش می کرد تا فراموش نکند فلان مجله را برای مادر بخرد. پدرم هم خیلی اهل مطالعه بود و واقعیت این است که تک تک ما را نیز به مطالعه و درس خواندن تشویق کرد.» او نیز در ادامه حرف های فرزندش با تا کید می گوید: «بله بله، روزنامه آسیای جوان، و پشت بندش ادامه می دهد؛ خیلی به خواندن علاقه دارم. خیلی علاقه دارم. همیشه دوست داشتم کارهای رایبه سرعت انجام بدهم تا بتوانم به خواندن روزنامه هم برسم. هر چیز کوچک خواندنی را که گیر می آوردم تا نمی خواندم دست بردار نبودم. الان هم همین طور است. به ویژه که فراغت زیادی دارم. خیلی روزها پیش می آید که تا ده صفحه هم می خوانم. بیشتر هم رمان های عشقی می خوانم.»

شهرزاد قصه گو بر بستر ملک جوان بخت

ملک صحبت هایش را با جملات کوتاه و مکث های هرازگاهی این گونه ادامه می دهد: «اصلاً خسته نشدم. اصلاً.» و دلیل این استمرار و تداوم را در کتاب خواندن، همین بی ریزی های فرهنگی می داند که در محیط خانواده و به ویژه از جانب پدر، شکل گرفته است: «تشویق های پدرم من را وارد این مسیر کرد و در این راه نگه داشت. عشق او به خواندن داستان و رمان، به حدی قوی است که می گوید شب ها از خواب بلند می شود تا قصه ای که هنوز به پایان نرسیده است را تمام و خیال خودش را از سرانجام آن راحت کند؛ «چشم هایم خیلی زود خسته می شود. خسته که می شوم می خوابم. نیمه شب باز بلند می شوم، چراغ

در صفحه ۸۶ کتاب درخشان و خواندنی «آدمی همان است که می خواند» که یکی دو هفته پیش به معرفی آن پرداختیم، جمله ای درباره رابرت فراست، شاعر امریکایی، آمده است که به نظر ما، به طور کامل، درباره رضا جولایی صدق می کند. در آن کتاب، پس از نقل و نقد و تحلیل شعر ماندگار «ترمیم دیوار» از رابرت فراست، چنین آمده است: «فراست با روش بی بدلیش کاری می کند که پیچیدگی هنر عادی به نظر برسد. «آری! عادی و معمولی به نظر رساندن امری پیچیده. و این هنری است که تنها شماری از هنرمندان دارند. بنا بر آنچه در همان کتاب و در ادامه توضیح این منقوله مهم آمده است، در ظاهر در زبان ایتالیایی، واژه «اسپرتز اتورا» به همین معنی است: آسان جلوه دادن کارها.

رضا جولایی، در سال های اخیر، با همتی ستودنی و جدیتی تحسین برانگیز، به خلق رمان های تاریخی ماندگاری پیرامون تاریخ معاصر ایران پرداخته است، رمان هایی چون «سوء قصد به ذات همایونی» با موضوع تروور نافرجام محمدعلی شاه قاجار در جمعه ۱۸ اسفند ۱۲۸۶ شمسی، «بیک پرورنده کهنه» که قتل مشکوک محمد مسعود، روزنامه نگار و مدبر روزنامه مردامروز در ۲۳ بهمن ۱۳۲۴ شمسی را دستمایه خود قرار داده است؛ «شکوفه های عناب» که به بخشی از زندگی «میرزاده عشقی» را، از یکشنبه ۱۲۰۳ شمسی تا پنجشنبه ۱۲ تیر مرور می کند؛ «خنده خورشید، اشک ماه» که عنوانش را از نام دو جوهر سلطنتی گرفته و در خلال پرداختن به داستان سرقت این

سه شنبه ها کتاب

را روشن می کنم، کتاب می خوانم و بعد دوباره می خوابم. حتی شده ساعت های یک یادو.» و همین مدام خواندن و خواندن، باعث شده بیان و زبان شیرینی هم برای سخن گفتن داشته باشد و چون شهرزاد قصه گو که هر شب برای ملک جوان بخت خود قصه ای برای تعریف کردن داشت، او نیز چنته اش پر باشد از قصه کتاب هایی که خوانده است. کتاب هایی که شاید نتواند نام آن را به خاطر بسپارد، اما قصه آن را هرگز فراموش نمی کند. دخترش می گوید یک جوری داستان ها را تعریف می کند که آدم را مجبور می کند برود خودش آن کتاب را بخواند. گواه این بیان و زبان خوب هم می شود خاطره ای که خودش از روزی تعریف می کند که همه اهل خانواده را در قطار میخکوب قصه اش کرده است؛ خانواده ای با حال ناخوش و دماغ که دارند با قطار از اصفهان به مشهد برمی گردند، اما او با معجزه قصه و کتاب و کلمه در کل مسیر، سرشان را گرم می کند و حالشان را خوب می خندد و می گوید: «همسرم همیشه می گفت باید شب ها برایم قصه بگوینی تا خوابم ببرد.»

نسل قدیم کتاب خوان تر هستند

آدم ناخود آگاه مقایسه می کند. ناخود آگاه هرچه از خودش و جوان های امروزی دیده و شنیده را می گذارد و می چینه کنار ملک ملک. کنار عادتش به کتاب خواندن، کنار عشقش به ورق زدن کتاب ها، کنار حوصله اش و صبوری اش و کنار حال خوبی که از هم جواری با کتاب نصیب او شده است و حالا نصیب هم جواریش هم می شود. و باز آدم ناخود آگاه از خودش می پرسد تفاوت این نسل با نسل تازه ای که به آن انتقاد می کنند حوصله کتاب خواندن را ندارند چیست؟ و چه چیزی باعث شده که این عادت برای سال ها ادامه پیدا کند؟ عادت



که دیگران هم از آن مطلع بوده اند و به قول خودش هرکس می خواسته او را خوش حال کند برایش مجله و کتاب هدیه می آورده است. مهناز به ما می گوید: «محیط زندگی مادر طوری است که یکی از بهترین روش ها برای سرگرم شدن او همین کتاب است. یکی از شوق های زندگی اش این است که زود کتاب ها را بخواند و زود به کتابخانه پس بدهد تا دیر نشود. نسل قدیم کتاب خوان تر هستند. در اطرافم آدم های قدیمی زیادی را می بینم که عضو همین کتابخانه هستند و خیلی با علاقه کتاب می خوانند. شاید به خاطر امکانات زندگی این روزها و تنبلی، بچه های این نسل کمتر کتاب می خوانند. نسل امروز حوصله ای که ما و پدران ما داشتند حتی در انجام امور روزمره ندارند. یک دلیل دیگر هم وجود گوشی هاست که همه جوره بچه ها را سرگرم می کند.»

بچه های دانشگاه از سر وظیفه به کتاب روی می آورند نه از سر علاقه

حالا صحبت هایمان به آمار کتاب خوانی ایرانی ها می رسد و وقتی از آن ها می پرسم به نظر شما ما ایرانی ها آدم های کتاب خوانی هستیم یا نه، هردو با یکدیگر می گویند: «خیر.» و مهناز با توجه به تجربه تحصیل در رشته کتابداری و کار در دانشکده ادبیات، این گونه ادامه می دهد: «طی ۲۵ ساله که در دانشگاه کار کردم، می دیدم که اغلب فقط دنبال یک چیز حاضر و آماده و شسته رفته اند. یعنی مثلاً بچه ها وقتی باید تحقیقی انجام می دادند، فقط از روی وظیفه و به سرانجام رساندن آن مسئولیت روی دوششان به کتاب مراجعه می کردند، نه از سر علاقه به مطالعه. بعضاً در استادان دانشگاه هم این موضوع دیده می شود. ما استادانی



معرفی رمان «برآمدن آفتاب زمستانی» نوشته رضا جولایی

سرك كشیدن به سال پرتلاطم ۱۳۲۰

هستند (۹ ص)». در ادامه همین فصل اول، کامیار، پس از خارج شدن از مدرسه، سوار اتومبیل پایش می شود که «بوی خاصی دارد، بوی عطر مردانه و چرم نو (۱۰ ص)»، همراه او به کافه ای می رود و شیرینی و شیره قهوه می خورد و چنین روایت می کند که «شیرینی ها واقعا خوشمزه اند (۱۱ ص)» (اشاره نویسنده به دو حس دیگر از حواس پنجگانه راوی، یعنی بویایی و چشایی، در کنار بینایی و شنوایی که دائم اشاره هستند، در این دو جمله نقل شده، درس آموزند)؛

همراه دایی پزشکش به بیمارستان

می رود و شاهد خونریزی شدید پسر بچه ای می شود که حادثه دیده است؛ دوباره همراه دایی بهروز از بیمارستان خارج شده و این بار، به اتفاق او، به کافه ای در خیابان لاله زار می رود و با خانم دکتر تقوی، نامزد دایی اش، آشنا می شود؛ در خلال گفت و گوی نه چندان مهربانانه این دو، از زبان خانم دکتر چنین می شنود که «تصمیمت را گرفته ای؟» و پس از چند لحظه، از زبان دایی بهروز چنین می شنود (و گوش او، هستیم، متوجه می شوم که پدر دایی بهروز و پدر بزرگ راوی «از سیاست مداران با کفایت



رضا جولایی

چشم باز کردم کتاب دیدم

شرح چند ساعت مصاحبت با عضو ۹۲ ساله کتابخانه عمومی مرکزی شهرمان



محبوبه عظیم زاده می گویم شما اسم و فامیلتان خودش یک تیتیر جذاب است و گویای هزار حرف. موی سپیدتان هم این شمایل را جذاب تر می کند. اینک کتاب از دستتان به زمین نمی افتد هم مجموع این ویژگی ها را تکمیل می کند و ما می توانیم به شما به چشم انسانی نگاه کنیم که وجودش برایمان واقعا غنیمت است؛ برای ما که آمده ایم با شما گپ بزنیم و برای کتاب ها و قصه ها و کتابخانه مرکزی شهرمان در بولوار هفت تیر. چهار سالی می شود که پاتوقش اینجا است. دو هفته به دو هفته می آید تا دو یا سه داستان و رمان را به امانت بگیرد و برود و بخواند تا نوبت دیگر. محل قرار ما هم می شود همین کتابخانه. می رسم و می نشینیم و انتظار می کشیم تا سر برسد. رأس ۱۱ از راه می رسد. بدون تأخیر و فوت وقت، چنان که قرارمان بود، عصا به یک دست و کیف دستی کوچک بردستی دیگر، می آید. با طمأنینه و لیخنه به همراه دخترش.

ملک ملک، دارد در دهمین دهه زندگی اش سیر می کند و در نود و دومین سال زندگی اش. به قول خودش غم دارد. ولی همچنان رویاست. او در همه این ۹۲ سال، عشق کتاب خواندن بوده و بیشتر از هر چیز عشق خواندن رمان های عشقی و تاریکی هم کتاب های تاریخی، مطلب پیش رو شرح یکی دو ساعت مصاحبت با اوست و دخترش مهناز معدنی، که از مراجعه کنندگان ثابت و سن و سال دار و قدیمی کتابخانه مرکزی امام خمینی "» است.

عکس: فاطمه فرشید شاهرآ

داشتیم که تمام کارهای تحقیقات و پروژه های خود را به دانشجویان و گذار می کردند. در گذشته کمتر با این مسئله روبه رو بودیم. دکترا فقط منتظر بودند خرید جدید داشته باشیم تا بیایند و ببینند این خریدهای جدید چیست. البته از این نکته هم نباید غافل شد که این روزها راه های دسترسی به کتاب بیشتر شده است.» و صحبت از گرانی کتاب و دغدغه های فکری که در میانه صحبت درباره کتاب و کتاب خوانی همیشه به میان می آید: «همه چیز دست به دست هم می دهد. تا آرامش فکری وجود نداشته باشد نمی توان روی کتاب و کتاب خواندن تمرکز کرد. قیمت کتاب هم خیلی بالاست. وجه اقتصادی این موضوع را واقعا نمی توان نادیده گرفت.»

رفیق آشنا و موسید کرده کتابداران

حضور همیشگی ملک به عنوان یکی از اعضای قدیمی و فعال در کتابخانه مرکزی، بین او و مسئولان و دست اندرکاران این مجموعه رفاقت عمیقی به وجود آورده است و او حالا بیشتر از اینکه برای آن ها فاردی باشد که برای پس دادن کتاب های قدیمی و گرفتن کتاب های نو یا به اینجا می گذارد، رفیق آشنا و موسید کرده ای است که دو هفته به دو هفته به دیدار دوستانش می آید، دو سه رمان تازه می گیرد و اگر در این روند وقفه ای بیفتد یا برای مدتی هر چند کوتاه خبری از او نباشد، این اهالی کتابخانه هستند که نگرانش می شوند و سراغش را می گیرند. خودش این گونه تعریف می کند: «اوایل امسال برای مدت سه ماه به تهران و استانبول سفر کردم و طبیعتاً نیامدم کتابخانه. خانم ها دلواپس شده بودند. به سپرم زنگ زدند و پرس و جو کردند که چرا نمی آیم؟» دخترش نیز می گوید: «قبل از اینکه مامان اعضای خودم شود من برایش از کتابخانه دانشگاه کتاب می آوردم. بعد از اینکه بازنشست شدم و مامان هنوز به اینجا نمی آمد، با یک کتاب فروشی آشنا شدم سمت پاساژ مهتاب که رمان های دست دوم داشت و باقیمت خوب می فروخت. برایش از آنجا کتاب می خریدم. تا اینکه پس از نقل مکان به اینجا، عضو کتابخانه هفت تیر شد و حالا چهار سال است که پاتوقش همینجا است.» صحبت های ما به یک توصیه و چند آه و افسوس هم می کشد. آه و افسوس کتاب هایی که به دیگران امانت داده شده است و هرگز برنگشته و توصیه ای که همسرش در زمان امانت دادن کتاب به دیگران داشت و حالا او به ما دارد: «همسرم وقتی به دیگران امانت می داد، روی یکی از برگه های آن امضا می زد و می نوشت خواهش می کنم کتاب را به صاحبش برگردانید.»

برویم سر خاک او. (ص ۱۵)». این جمله که شاید مهم ترین جمله فصل اول رمان باشد، ما را متوجه این واقعیت می کند که راوی (کامیار) یک دایی دیگر نیز داشته است؛ دایی بابک، که در واقع، موضوع اصلی رمان شرح بخش مهمی از زندگی، و سپس مرگ اوست. جوان کتاب خوان و علاقه مند به عقاید اشتراکی آن زمان که در زندان، با بزرگ علوی هم بند بوده است (۱۳۱ ص). پس از پایان یافتن فصل اول، داستان به سه سال قبل بازمی گردد و به قول اهالی سینما، با وزن فلاش بک، ما را به سال پرتلاطم ۱۳۲۰ می برد. تاریخ هایی که برپیشانی فصل های دوم تا دهم رمان نشسته است و همگی به همان سال ۱۳۲۰ متعلق اند، به ترتیب، عبارت اند از دوشنبه ۱ تیر، چهارشنبه ۲ مرداد، پنجشنبه ۳ مرداد، جمعه ۲۵ مرداد، سه شنبه ۲۹ مرداد، جمعه ۷ شهریور، سه شنبه ۲۵ شهریور، سه شنبه ۱ مهر، و سرانجام، سه شنبه ۱۳ اسفند ۱۳۲۰ که احتمالا با توجه به تاریخ مندرج در فصل اول، حدس زده آید که چیست. در غیر این صورت، توصیه می کنیم که این رمان کم حجم، اما پرمغز و خواندنی را نوش جان فرمایید!



برآمدن آفتاب زمستانی
نویسنده: رضا جولایی
ناشر: چشمه، ۱۴۰۲
۲۰۵ صفحه، ۱۸۰ هزار تومان